

فصلنامه تاریخ اسلام

سال چهارم، تابستان ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۱۴، ص ۶۵-۷۴

ابوحفص کرمانی «مورخی ناشناخته»**رضا کردی***

نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی تنها منحصر به خاندان‌های چندی نظیر طاهریان و آل‌سهل و برمک و بختیشوع و نوبخت نبود، بلکه افراد بسیاری، بی‌آن‌که به خاندان مشخصی وابسته باشند، در این دوره به مناصب عالی کشوری و لشکری رسیدند. نوشته‌ی حاضر در صدد شناساندن یکی از این چهره‌ها به نام ابوحفص عمرو، یا عمر بن ازرق کرمانی است، که از چهره‌های ادبی و سیاسی دوره‌ی مأمون و از مورخان این عصر به شمار می‌رود.

واژه‌های کلیدی: ابوحفص کرمانی، عمر بن ازرق، برمکیان، کاتبان، اخبار البرامکه.

زندگی و شخصیت ابن‌ازرق

درباره‌ی زندگی ابوحفص کرمانی اطلاعات مفصلی در منابع وجود ندارد؛ ولی بر اساس داده‌های موجود، او شخصیتی ادبی و در عین حال دیوان‌سالار و سیاسی داشته و از طبقه‌ی دبیران و کاتبان ایرانی بوده است. این گروه از همان قرن نخست هجری به خلفا نزدیک بودند و به باور برخی، وجود اینان در حقیقت نشانه‌ی استمرار حضور طبقه‌ی دبیران در دستگاه خلافت، از دوره‌ی ساسانی تا دوره‌ی عباسی است.^۱

ابوحفص کرمانی، در عصر سلطه و نفوذ خاندان‌های ایرانی در دربار خلفای عباسی، با این حکومت رابطه‌ای نزدیک داشت و از منشیان و ادیبان زبردست دوره‌ی عباسی و کاتب عمروبن مسعده بود.^۲ وی به سبب مهارت در انشا و نگارش متن‌های ادبی بدیع، جایگاه ویژه‌ای در دربار و به ویژه نزد خلیفه داشت.^۳ در منابع آمده است که مأمون، خلیفه‌ی عباسی (۱۹۸-۲۱۸ق)، به او پیشنهاد وزارت کرد، ولی او این پیشنهاد را نپذیرفت و خود را شایسته‌ی آن ندانست.^۴

احتمالاً ابوحفص در دوره‌ی طولانی حکومت مأمون بر نواحی شرقی ایران به دربار او پیوست. انتساب او به کرمان نیز می‌تواند دلیلی بر آن باشد که یا خود او و یا پدرانش از کرمان به خراسان کوچیده و در آن‌جا جایگاهی به دست آورده‌اند؛ چه در منابع از کرمانی دیگری به نام ابراهیم‌بن رستم سخن گفته‌اند که در همان زمان در مرو ساکن بود و از فقیهان و محدثان صاحب نفوذ در این شهر به شمار می‌رفت و حتی با مأمون و فضل‌بن سهل رابطه‌ی نزدیکی داشت.^۵ شاهد و دلیل دیگر بر این‌که ابوحفص در خراسان به حکومت عباسی پیوسته آن است که اسحاق بلخی، شاعر عربی‌سرای خراسانی، از استادان ابوحفص عمر کرمانی بود. بلخی، که عمری طولانی کرده بود، از پدر خالد برمک روایت کرده و ابوحفص نیز برخی روایات مربوط به تاریخ برمکیان را از او نقل کرده است؛^۶ بنابراین، او پس از انتقال مأمون از

مرو به بغداد در سال ۲۰۲ قمری،^۷ هم‌چنان در خدمت او بود و همراه وی راهی بغداد شد. به نظر می‌رسد ماجرای رد پیشنهاد وزارت مأمون از سوی ابوحفص نیز مربوط به بعد از انتقال خلیفه به بغداد و حتی، به احتمال قوی، در واپسین سال عمر مأمون و پس از مرگ عمروبن مسعده بود؛ چه در سال‌های نخست خلافت او، با وجود وزیران قدرتمندی چون فضل و حسن، پسران سهل سرخسی، و احمدبن ابی خالد و احمدبن یوسف، مجالی برای وزارت ابوحفص نبود و از آن‌جا که بیش‌تر شرح‌حال‌نویسان، سال درگذشت ابن مسعده را ۲۱۷ قمری نگاشته‌اند،^۸ مأمون باید در همین سال به ابوحفص پیشنهاد پذیرش منصب وزارت را کرده باشد.

آثار ابوحفص

از قرار معلوم ابوحفص عمر ازرق به اخبار سرگذشت خاندان ایرانی برمکی علاقه و دل‌بستگی فراوانی داشت و افزون بر منشآت سلیس و آراسته، کتابی تحت عنوان اخبار البرامکه و فضائلهم نیز نوشته^۹ و در آن سرگذشت این خاندان را از آغاز تا پایان بیان نموده است. این دل‌بستگی، تا حد زیادی نتیجه‌ی بهره‌مندی او از معلومات اسحاق بلخی و تا حدی نیز به سبب پیوستگی وی به ابوالفضل عمروبن مسعده بن سعدبن صول، پسر عموی ابراهیم بن عباس صولی، شاعر عصر عباسی است. چه ابن مسعده، که خود از نویسندگان و شاعران بزرگ دربار مأمون بود،^{۱۰} نزد جعفر برمکی موقعیتی ویژه داشت و مدتی وزیر و کاتب سر مأمون بود.^{۱۱}

کتاب ابوحفص (اخبار البرامکه) حداقل تا قرن هفتم هجری در دسترس اهل تاریخ بود و کسانی هم‌چون: یاقوت، ابن عساکر و ابن عدیم، بارها به آن استناد کردند.

روایات تاریخ برامکه

روایات منقول از ابوحفص در مورد تاریخ برمکیان را، بر اساس آنچه از منابع متأخرتر به دست می‌آید، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. برمکیان پیش از اسلام

یاقوت از قول عمر بن ازرق کرمانی نقل کرده است که برمکیان پیش از برپایی ملوک الطوائف در بلخ شاهانه می‌زیستند و بت پرست بودند. برای آنها اوصاف مکه و کعبه را توصیف کردند و این که قریش و دوستان عرب آنها به سوی آن می‌شتابند و آن را بزرگ می‌دارند. بدین ترتیب، برامکه بتخانه‌ی نوبهار را هم‌اورد خانه‌ی خدا قرار دادند و پیرامون آن بت‌ها گذاشتند و آن را با دیبا و ابریشم آراستند و بر آن گوهرهای گران بها آویختند.^{۱۲} روشن است که معبد نوبهار متعلق به بوداییان بلخ و خراسان بود^{۱۳} و این گروه به لحاظ عقیدتی با بت پرستان عربستان تفاوت فراوانی داشتند. هم‌چنین درباره‌ی وجود ارتباطات فرهنگی میان عربستان قبل از اسلام با مردم نواحی شمال شرقی ایران شواهد و مدارک قابل قبولی در دست نیست؛ اما همین گزارش ابوحفص بویی از واقعیت نیز دارد و حتی ممکن است نشانی از آگاهی یافتن بوداییان بلخ و بامیان از کعبه و زیارت آن توسط مسلمانان در دوران پس از فتح خراسان و ماورالنهر به دست مسلمانان عرب باشد و این که آنها کوشیدند تا وجود این معبد را در پرتو تشبیه آن به کعبه‌ی مسلمانان توجیه کنند.

۲. رابطه‌ی برمکیان با امویان

ابوحفص از قول اسحاق بلخی نقل کرده است که:

برمک پدر خالد برمکی، با پانصد خدمت‌گزار در رصافه‌ی شام به دیدار هشام بن

عبدالملک، خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ق)، شتافت. هشام او را پذیرفت و وی را احترام کرد و نکو داشت. او سپس اسلام آورد. اسحاق بلخی که گویا خود در آن هنگام در رصافه می زیسته است گوید: من او را گرانقدر و بزرگ جایگاه دیدم.^{۱۴}

ابن عدیم به نقل از ابو حفص و او از قول سعید بن مسلمه، نواده‌ی هشام بن عبدالملک آورده است:

خالد بن برمک با پدرم مسلمة بن هشام، در حالی که هر دو کودک بودند، با یکدیگر در یک بستر می خوابیدند و در یک جا رشد کردند. پدرم مسلمه بچه دار نمی شد و برمک برای او دارویی وصف کرده بود که با آن درمان شد و من برای او متولد شدم؛ به همین سبب مرا در روزگار هشام، برمکی می خواندند.^{۱۵}

۳. رابطه‌ی برمکیان با عباسیان

به گفته ابن ازرق آشنایی برمکیان با عباسیان نیز از درون دربار امویان آغاز شد؛ چه برمک روزی در کنار درگاه هشام ایستاده بود که محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را در آن جا دید و از شکل و شمایل او خوشش آمد و پرسید: او کیست؟ گفتند: از خویشان پیامبر ﷺ است. در این جا او خطاب به پسرش خالد سفارش می کند: با اینان بنشین و در خدمت آنان باش. خالد بنا به سفارش پدر کوشید تا با عباسیان آشنا شود و از همین رهگذر بعدها یکی از بیست نفری شد که شیعه آنها را برای اقامه‌ی دعوت پس از دوازده تقیب برگزید.^{۱۶} ابن عساکر نیز گوید:

من در کتاب اخبار البرامکه عمر بن ازرق کرمانی خواندم که خالد بن برمک به خانه‌ی محمد بن علی و سپس پسرش ابراهیم، امامان عباسی، رفت و آمد می کرد. در حالی که متهم به داشتن دین مجوس بود.^{۱۷}

از گزارش‌های ابن ازرق چنین برمی‌آید که خالد به دلیل توانایی مالی و نفوذ سیاسی خود کمک مؤثری به پیشبرد دعوت عباسیان نمود چنان‌که از قول جاحظ و او از ثمامة بن اشرس سخن از بخشندگی فراوان خالد به دوستان و هم‌نشینان خود به میان آورده است.^{۱۸} او هم‌چنین از قول شیخی از مردم بامیان نقل کرده است که هیچ‌یک از خراسانیان را ندیدیم مگر آن‌که خالد بن برمک بر او منتی نهاده بود. هم‌چنین از قول بشر بن حرب طالقانی و دیگر مشایخ دعوت عباسی می‌نویسد که طرفداران خاندان عباسی خالد بن برمک را «امین آل محمد» می‌نامیدند.^{۱۹}

به گفته‌ی ابن ازرق، خالد بن برمک گاه در جامه‌ی بازرگان به شهرهای گرگان و طبرستان و ری و دیگر نواحی می‌رفت و مردم را به سوی بنی‌هاشم فرا می‌خواند.^{۲۰}

منقولات و آفریده‌های ادبی

از آن‌جا که ابوحفص در کتابت و انشا دستی توانا داشت و با شعر و ادب مأنوس بود، می‌توان انگاشت که کتاب او نیز سرشار از نکته‌های ادبی و اشعار عربی بوده است به طور مثال ابن عدیم به شعری از ابوموسی حلبی اشاره کرده که ابوحفص آن را نقل نموده و در آن حلبی، موسی بن یحیی بن خالد برمکی را آسمانی می‌داند که بخشش‌های فراوان می‌بارد و هم‌چون باران، آبگیرها را سرشار و شاداب می‌سازد و، در عین حال، در جنگ از خود چالاکی و دلاوری نشان می‌دهد:

| | |
|--|--|
| أَلَا إِنَّمَا مَوْسَىٰ بَنُ يَحْيَىٰ بْنِ خَالِدٍ | سَمَاءٌ عَلَيْنَا بِالرَّغَائِبِ تَحْمِطُ |
| عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ مِّنْ يَسَارٍ وَ عِلَّةٍ | فَتَزْدِي كَمَا تَزْدِي الْبِقَاعُ فَتَزْهَرُ |
| وَإِنَّ لَهُ فِي الْحَرْبِ إِنْ هِيَ سَمَرْتُ | وَ دَارَتْ رَحَاهَا وَ الْقَنَا تَتَكَبَّرُ |
| سَنَانًا شَكَاهُ طَوْلَ الْحِصَارِ لِشُرْبِهِ | دَمًا مِّنْ نُحُورٍ فِي الْوَعَا تَتَفَجَّرُ ^{۲۱} |

ابوحفص کرمانی هم‌چنین به محمد بن عبدالملک زیات، ادیب توانای عصر عباسی (م. ۲۳۳ ق)، که بعدها به وزارت معتصم و واثق رسید،^{۲۲} نامه‌ای ادبی نوشته بود. این نامه را که سرشار از تلمیحات، کنایات و تشبیهات است، ابو عبدالله بیمارستانی^{۲۳} چنین حکایت کرده است:

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ إِذَا غَرَسَ سَقَىٰ وَإِذَا أَسَسَ بَنَىٰ لِيَسْتَتِمَّ بِنَاءَ أَسْبِهِ وَيَجْتَنِّي ثَمْرَةَ غَرْبِهِ وَ
بِنَاؤُكَ فِي وُدِّي قَدْ وَهَىٰ وَشَارَفَ الدُّرُوسَ وَغَرْسُكَ عِنْدِي قَدْ عَطَشَ وَأَشْفَىٰ عَلَى الْيَبُوسِ
فَتَدَارِكُ بِنَاءَ مَا اسْتَسْتِ وَسَقَىٰ مَا غَرَسْتَ.

ابن خلکان از قول بیمارستانی گوید: من این جملات را با ابو عبدالرحمن عطوی باز گفتم. او گفت: ابوحفص در این عبارات با اشاره به ابیاتی از ابونواس می‌خواست محمد بن عمران بن یحیی بن خالد بن برمک را مدح نماید.^{۲۴}

پی نوشت ها:

۱. محمد محمدی ملایری، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی، ص ۹۳.
۲. شمس‌الدین بن خلکان، وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، ج ۵، ص ۹۵.
۳. عمادالدین اسماعیل ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۲۷۴.
۴. ابویکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۸۶.
۵. همان، ج ۶، ص ۷۲ و ابوالفرج بن جوزی، المنتظم فی تاریخ ملوک الامم، ج ۱۰، ص ۲۳۶.
۶. کمال‌الدین عمر بن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۷، ص ۳۰۱۹.
۷. عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۴۴.
۸. ابوالمحاسن ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ج ۲، ص ۲۲۴ و شمس‌الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۲۲۰.
۹. کمال‌الدین عمر بن عدیم، همان، ج ۳، ص ۱۵۴۷ و ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۷.
۱۰. شهاب‌الدین یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۸، ص ۱۲۷.
۱۱. شمس‌الدین ذهبی، همان، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ۱۸۱ و ۲۲۰.
۱۲. شهاب‌الدین یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۷.
۱۳. دانشگاه کمبریج، تاریخ ایران، ج ۴، ص ۶۳.
۱۴. کمال‌الدین بن عدیم، همان، ج ۳، ص ۱۵۴۷.
۱۵. همان، ج ۷، ص ۳۰۱۹.
۱۶. همان، ص ۳۰۲۰.
۱۷. ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۷.
۱۸. ابن عدیم، همان، ج ۷، ص ۳۰۲۰.
۱۹. همان.
۲۰. همان، ص ۳۰۲۱.
۲۱. همان، ج ۱۰، ص ۴۷۰۶.

۲۲. احمد بن عبدالله قلقشندي، **مآثر الانافة في معالم الخلافة**، ج ۱، ص ۲۱۹ و شمس الدين ذهبي، همان، ج ۱، ص ۱۷۳.
۲۳. شمس الدين بن خلکان، همان، ج ۵، ص ۶۵.
۲۴. همان.

منابع:

- ابن اثير، عزالدين، **الكامل في التاريخ**، به كوشش ابوالفداء عبدالله القاضى (بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۵م).
- ابن تغرى بردى، ابوالمحاسن، **النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة**، به كوشش محمد و مصطفى عبدالقادر عطا (قاهره، مؤسسة المصرية العامة للتأليف و الطباعة و النشر، ۱۳۵۸ق).
- ابن جوزى، ابوالفرج، **المنتظم في تاريخ ملوك الامم**، به كوشش محمد و مصطفى عبدالقادر عطا (بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۲م).
- ابن خلکان، شمس الدين، **وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان**، به كوشش احسان عباس (بيروت، دارالثقافة، ۱۹۶۸م).
- ابن عديم، كمال الدين عمر، **بغية الطلب في تاريخ حلب**، به كوشش سهيل زكار (بيروت، دارالفكر، ۱۹۸۸م).
- ابن عساکر، ابوالقاسم على بن حسن، **تاريخ دمشق** (نرم افزار رایانه‌ای)، (اعداد الخطيب للاتج و التسويق، الاشراف العلمى: مركز التراث، بى تا).
- ابن كثير، عمادالدين اسماعيل، **البداية و النهاية**، به كوشش على محمد البجاوى (بيروت، مكتبة المعارف، ۱۹۹۲م).
- خطيب بغدادى، ابوبكر احمد بن على، **تاريخ بغداد** (بيروت دارالكتب العلمية، بى تا).
- ذهبي، شمس الدين، **سير اعلام النبلاء**، به كوشش شعيب ارنأؤوط و محمد العمر قسوسى (بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق).
- فرای، رن (گرد آورنده)، **تاريخ ايران** (پژوهش دانشگاه كمبريج)، جلد چهارم، ترجمه حسن انوشه (تهران، امير كبير، ۱۳۷۲ش).
- قلقشندي، احمد بن عبدالله، **مآثر الانافة في معالم الخلافة**، به كوشش عبدالستار احمد فراج (كويت، مطبعة

حکومت الکویت، ۱۹۸۵م).

- محمدی ملایری، محمد، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی* (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ش).

- یاقوت حموی، شهاب الدین، *معجم الادبای* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۸/۱۴۰۸م).

- *معجم البلدان*، به کوشش حسن حبشی (بیروت، دارالفکر، بی تا).